

رسول پویان

گل رهایی

دگر ترانه دل در چمن نمی روید
هوای عطر گل یاسمن نمی روید
شکست تُتنگ دلم در فضای تنهایی
ز تار بزم خموشی سخن نمی روید
چونان بسوخت دلم در تنور هجرانی
که جز شراره ودود از یخن نمی روید
مگو ز جذبۀ بی رغبت هوس دیگر
ز بتن کوره سوزان پرن نمی روید
شنیده ام ز اولاد ظالم یعقوب
که بوی یوسفی از پیرهن نمی روید
بهار رفت و خزان آمد و زمستان شد
همیشه لاله به کوه و دمن نمی روید
فرشتگان و پریان کبود پوشیدند
زکشت دیو به جز اهرمن نمی روید
مپاش تخم غم و درد و ماتم ای طالب
که غیر مرده دلی از کفن نمی روید
ز شوره زار فساد و ستم دگر یاران
بجز خیانت ورنج و محن نمی روید
شمیم عشق میفشان در سراب وهم
که از خزانۀ خالی ثمن نمی روید
قفس شکستم و زندان کرده ام ویران
گل رهایی ز باغ رسن نمی روید

ز مکر و فتنه اهل سیاستم دلخون
ز جنگ و کینه بغیر لجن نمی روید
اگر به آتش همسایه سوخت خانه ما
گل از تجاوزکس در وطن نمی روید

2014/8/16